



An Analysis of the Orientalists' Claim of Contradiction in the Qur'an: A Case Study of the Verses of Jabr and Ikhtiyār

Zahra Akhavan Moghaddam¹ , Farzaneh Pashazadeh² , Seyyed Idris Nasiri Ilami³ 

1. Assistant Professor and Faculty member of Holy Qur'an Sciences and Education University

dr.zo.akhavan@gmail.com

2. Master's degree in Holy Quran Sciences (Corresponding author), farzanehpashazadeh@gmail.com

3. PhD in Quran and Hadith Sciences, quraneqom@gmail.com

Abstract

The verses of the Holy Qur'an related to Jabr (determinism) and Ikhtiyār (free will) are far from contradictory. These verses indicate that in human acts and deeds there is neither determinism, which is forced him to do what God wants without his chose, nor authorization, which makes him completely independent in his execution without divine interference and that God is ineffective and has no influence. There is a third approach in between, which is that God intervenes in human deeds, by providing man with the strength, will, choice, success in action, and other necessary prerequisites and means, and man himself has power in his actions, who performs all of them with his own will and choice, and he is the doer of the work. Some Orientalists, with their limited knowledge, have attempted, by comparing and misinterpreting these verses, to demonstrate that there is a contradiction between the verses of the Qur'an, in an attempt to raise doubts about the status of the Holy Qur'an and prove its non-revelational source. In this paper, which followed a descriptive, analytical, and critical research approach, and after analyzing and examining the claims of Orientalists using the method of Quranic inference and interpretation, it became clear that they were incomplete in proving the results they claimed.

KEYWORDS: Contradiction, Orientalists, the Holy Qur'an, Beliefs, Jabr and Ikhtiyār.

Research Article



Received: 2024-06-14; Received in revised from: 2024-08-18; Accepted: 2024-08-25; Published online: 2025-03-10

©The Author(s). Published by: Department of Qur'anic Exegesis and Sciences



shobhe.quran.ac.ir

واکاوی و تحلیل ادعای مستشرقان مبنی بر تناقض در قرآن، مورد پژوهی آیات جبر و اختیار

زهرة اخوان مقدم^۱، فرزانه پاشازاده^۲، سید ادریس نصری عیلامی^۳

۱. دانشجویار دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم dr.zo.akhavan@gmail.com

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد رشته علوم قرآن مجید (نویسنده مسئول)، farzanehpashazadeh@gmail.com

۳. دانش‌آموخته دکتری رشته علوم قرآن و حدیث، quraneqom@gmail.com

چکیده

آیاتی که در قرآن در زمینه‌ی جبر و اختیار بیان شده به دور از هرگونه تناقض است. این آیات بیانگر این است که در اعمال و افعال بشر نه جبری وجود دارد که در انجام آن مجبور و بی‌دخالیت باشد و نه تفویض که در انجام آن کاملاً مستقل باشد و خداوند در آن بی‌اثر و بی‌دخالیت باشد. بلکه راه سومی در این مورد وجود دارد و آن این که در افعال و اعمال بشر، هم خداوند دخالت دارد که نیرو، اراده، اختیار، توفیق عمل و دیگر مقدمات و وسایل لازم را در اختیار بشر می‌گذارد و هم خود بشر در اعمال خویش دخالت دارد که همه آن‌ها را با اراده و اختیار خود انجام می‌دهد و کننده کار هم اوست. برخی از مستشرقان با سطح کم اطلاعات و مقایسه‌ی این آیات و تفسیر ناصحیح آن‌ها، سعی بر این داشته‌اند که نشان دهند بین آیات قرآن تناقض و اختلاف وجود دارد و با هدف ایجاد تزلزل در جایگاه قرآن و اثبات غیر وحیانی بودن آن، قرآن را به تناقض‌گویی متهم می‌کنند. در این نگاشته که روش تحقیق در آن از نوع توصیفی-تحلیلی با رویکرد انتقادی است، پس از تحلیل و بررسی ادعاهای مطرح شده توسط مستشرقان به روش استنباط و استظهار قرآنی، ناتمام بودن آنها را در اثبات نتایج مورد ادعا نشان می‌دهد.

کلید واژه: تناقض، خاورشناسان، قرآن، اعتقادات، جبر و اختیار.

طرح مسئله

مسئله آزادی یا مجبور بودن انسان، از مسائل دیرینه‌ای است که در همه تمدن‌ها به صورت یک مسئله شاخص و بارز مطرح بوده و علاقه‌ی نوع انسان‌ها، هرچند فاقد تفکرات فلسفی ممتد و عمیق به سوی آن کشیده شده است. این مسئله مستقیماً به قضیه‌ی «جبر و اختیار» و بحث «قضا و قدر» ارتباط دارد. از همان ابتدای ظهور اسلام و نزول قرآن کریم و طرح آیاتی که دلالت بر قدرت مطلق «وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (انفال/۴۳) و اراده و مشیت فراگیر خدا داشت «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» (دهر/۳۸) و نیز از سوی دیگر آیاتی که هرکس را مسئول اعمال خویش می‌دانست «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» (کهف/۲۹) و آیه «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (دهر/۳) مطرح بوده است. عقیده به مجبور بودن انسان یا عقیده به خودمختار بودن انسان به صورت رب‌النوعی در حیطه‌ی ملک و سلطنت خویش، عقایدی است که کاملاً مغایر با اسلام و تعالیم قرآن است و تفسیر غلط و نابجا از آیات وارده در این موضوع، سبب پیدایش مکاتب مختلف در این زمینه گردیده است.

در این بین، مستشرقان نیز، به دلیل سوء فهم و تفسیر نادرست این دو دسته از آیات که گروهی بیانگر قدرت مطلق خداوند و گروهی نیز بیانگر اراده و اختیار بشر می‌باشند دچار کج‌فهمی شده و این آیات را به تناقض‌گویی متهم کرده‌اند که با تفسیر صحیح این آیات و با مراجعه به روایات رسیده در این زمینه، این ادعا باطل می‌شود.

مفهوم شناسی

الف) تناقض در لغت: تناقض مصدر باب تفاعل، از ریشه‌ی نقض است و در لغت به معنای به هم خوردن پیوستگی ساختمان و گره و ریسمان و محکم نکردن است: «نَقَضْتُ ابْنَاءَ وَالْحَبْلَ وَالْعِقْدَ»؛ یعنی بناء و طناب و گره را باز کردم (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق، ذیل ماده نقض؛ انیس، ابراهیم، بی‌تا، ج ۲: ۹۴۷؛ طریحی، ۱۳۷۵ ش، ج ۵: ۵۲۷؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ ق، ج ۱۲: ۲۶۶؛ فراهیدی، ۱۴۱۰ ق، ج ۵: ۵۰).

ب) تناقض در اصطلاح: علمای متقدم منطق، تناقض را این‌گونه تعریف کرده‌اند: «تناقض عبارت است از اختلاف دو قضیه به طوری که خودبه‌خود از صدق هر یک از آن دو کذب دیگری لازم آید و همچنین به عکس یعنی از کذب هر یک، صدق دیگری لازم آید» (تفتازانی، ۱۳۶۷ ش: ۲۱۸).

مستشرقان و ادعای تناقض در آیات جبر و اختیار

یکی از مهم‌ترین ادعای خاورشناسان درباره‌ی وجود تناقض در قرآن کریم، مسئله‌ی جبر و اختیار است. جبر و اختیار یکی از مسائلی است که خاورشناسان آیات مربوط به آن را دستاویزی بر وجود تناقض در قرآن گرفته‌اند. آن‌ها معتقدند در قرآن آیاتی وجود دارد که حاکی از مجبور بودن آدمی است، یعنی همه‌ی کارها را به خدا نسبت می‌دهد و برعکس بعضی از آیات وجود دارد که برای انسان اختیار قائل می‌شود. ایگناتس گلدزیهر Goldziher Ignác از همین گروه، معتقد است که مشکل می‌توان از قرآن به مذهب اعتقادی واحد و عاری از تناقض دست یافت. او در کتاب «العقیده و الشریعه فی الاسلام» نخست آیاتی که از دیدگاهش، مذهب جبری را تأیید می‌کند ذکر کرده، آنگاه انتقادی شدیدی نسبت به خداوند مبنی بر عذاب اخروی انسان فاقد اختیار دارد (گلدزیهر، ۱۴۰۳ ق: ۷۸).

ماکدونالد دانکن بلک Danken Black Macdonald، نیز یکی دیگر از مستشرقانی است که آیات وارده در قرآن در زمینه‌ی جبر و اختیار را به تناقض متهم کرده و می‌گوید شاید پیامبر یک واعظ سیاسی باشد، اما یک فرد لاهوتی یا همان پیامبر نیست تا صاحب یک مکتب فکری عقیدتی باشد و در ادامه می‌گوید مستشرق جریم ثابت کرده است که سخن در مورد اختیار، در اواخر حیات پیامبر به وجود آمد و مسلمانان در ابتدا قائل به جبر مطلق بودند (عوض، ابراهیم ۱۴۱۹ ق: ۹۵) ماکدونالد برای اثبات سخن خود در مورد تناقض قرآن در زمینه‌ی جبر و اختیار به آیات زیر استناد می‌کند:

آیه‌ای که بیانگر جبر است: «مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا» (کهف/۱۷)؛ خدا هر که را راهنمایی کند او راه‌یافته است و هر که را بی‌راه گذارد، هرگز برای او یاری راهبر نخواهی یافت.

آیه‌ای که بیانگر اختیار است: «وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» (توبه/۱۰۵) و بگو: [هر کاری می‌خواهید] بکنید که به‌زودی خدا و پیامبر او و مؤمنان در کردار شما خواهند نگرست.

یولیوس ولهاوزن Julius Wellhausen مستشرق آلمانی در این زمینه می‌گوید: «در قرآن گاهی سخن از قدرت خداوند مطرح می‌شود و گاهی سخن از عدالت خداوند است؛ انتخاب‌های مناسب برای هر کدام از آن دو صفت به تشخیص و سلیقه‌ی محمد بستگی داشته است، البته ایشان هیچ‌گونه تعادل و توازنی را برای ذکر این دو صفت رعایت نکرده است و بلکه اصلاً متوجه تناقض این دو با یکدیگر نبوده است، زیرا او نه فیلسوف و نه پایه‌گذار یک مکتب فکری - عقیدتی

بوده است (ولهاوزن، بی تا: ۱۰).

کاتب آمریکایی، ولفسون، صاحب کتاب «علم، فلسفه، کلام» معتقد است که آیات قرآن در زمینه‌ی قضا و قدر و جبر و اختیار متناقض بوده و تحت تأثیر این دیدگاه «یحی و یمیت» را در آیه‌ی دوم سوره‌ی حدید این‌گونه ترجمه می‌کند: او هر کس را که بخواهد زنده کرده و هر کس را که بخواهد می‌کشد (ابولیله، ۱۴۲۳ ق: ۴۰۵).

توشی هیکو ایزوتسو Toshihiko Izutsu قرآن شناس ژاپنی، علی‌رغم اینکه یکی از محققان و قرآن‌پژوهان منصف و تیزبین است، در موضوع جبر و اختیار و تحت عنوان هدایت الهی این چنین می‌نویسد: آیات قرآن، دو دستگاه و نگرش را در خصوص ارتباط خدا با انسان و عکس‌العمل انسان ارائه داده است:

الف) خداوند انسان را هدایت می‌کند، واکنش انسان چنین است که یا تصدیق می‌کند و هدایت می‌شود و یا تکذیب کرده و گمراه می‌شود «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (دهر/۳).

ب) خداوند بعضی انسان‌ها را هدایت می‌کند، آن‌ها هدایت می‌شوند و برخی را گمراه کرده، آنان گمراه می‌شوند «فَيُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (ابراهیم/۴) در این نگرش دیدگاه قضا و قدر حاکم است، هیچ‌کدام از این دو به اختیار خویش چیزی را برای خود انتخاب نکرده‌اند، بلکه نوع واکنش آن‌ها نتیجه ضروری خواست و مشیت خداست: «مَنْ يَشَأِ اللَّهُ يُضِلَّهُ وَمَنْ يَشَأِ يُجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (انعام/۳۹) همه چیز از پیش تعیین و مسجل شده است. هیچ‌کس نمی‌تواند در برابر مشیت خداوند ایستادگی کند. حتی طبق تصریح قرآن، پیامبر خدا هم نمی‌تواند امید داشته باشد که کسی را هدایت کند که خدا گمراهش کرده است: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَن أَحْبَبْتَ» (قصص/۵۶) بدین ترتیب تقابلی اساسی میان «هدی» و «اضل» مشاهده می‌کنیم. وجود این دو دستگاه و نگرش و روایت مختلف از یک «سرگذشت» و تضاد میان آن‌ها در قرآن جز این نمی‌توانست باشد که بعدها در میان متفکران اسلامی، مسائل دشواری را درباره مفهوم آزادی بشر و مسئولیت اخلاقی پیش آورد، چه اگر منحصراً لحاظ منطقی را در نظر بگیریم، ناچار به وجود تناقض منطقی این دو دستگاه پی خواهیم برد. چیزی که هست، ایستگاه قرآن، ایستگاه منطقی محض نیست، اندیشه قرآنی بر سطحی آشکار می‌شود که به صورت اساسی با منطق عقل بشری تفاوت دارد و تا زمانی که شخص خود را بر این سطح از تفکر نگاه دارد جا برای چنین مشکلی باقی نخواهد ماند (ایزوتسو، ۱۳۶۸ ش: ۱۷۸-۱۸۱).

البته باید گفت دقت در آیاتی که ایزوتسو آن‌ها را مطرح کرده و آیات شبیه به

این آیات (بقره/۲۴۷؛ ابراهیم/۲۷؛ غافر/۶۹-۷۴؛ مؤمنون/۱۰۷؛ مدثر/۳۷) نشان می‌دهد که هرکجا خداوند اضلال و گمراه شدن را به خود نسبت داده است، هیچ‌گاه ابتدایی نبوده، بلکه بر اثر جرم و لجاجت و عناد خودشان بوده است و خواست خداوند در هریک از دو نوع هدایت و گمراهی، جایگاه خاص و کاملاً مشخصی دارد، زیرا خداوند فقط کسانی را می‌خواهد هدایت کند که اقدامات و مجاهدات مخلصانه در حق طلبی و انجام اعمال صالحه کرده باشند و فقط کسانی را می‌خواهد گمراه کند که لجاجت و عناد و تبهکاری و ستم بر خویش و دیگران را به نهایت رسانده باشند و خودشان گمراهی را بر هدایت ترجیح دهند. پس خداوند به کسی ظلم نمی‌کند و برای کسی معصیت را خواستار نیست و آن‌ها را به گناه امر نمی‌کند بلکه به قسط و عدل امر می‌کند، ولی مردم به خودشان ظلم کرده و راه ضلالت را به جای هدایت انتخاب کرده و به جای مغفرت الهی دچار عذاب الهی می‌شوند. این‌گونه نبوده است که خداوند خواستار گمراه شدن آنان باشد، بلکه خودشان خواستار گمراهی بوده‌اند و خدا پلیدی و ضلالت را نصیب انسانی می‌کند که معاند حق است و در برابر حق لجاجت می‌کند چون خود او با سبب بدی اختیارش سبب پلیدی و ضلالت را که همان عناد و لجاجت است انتخاب کرده است پس امیدی به ایمان آوردن او و سعادت یافتنش نیست. بدیهی است که این‌گونه هدایت و گمراهی ثانویه و ویژه، هیچ منافاتی با هدایت اولیه‌ای که خداوند همه انسان‌ها را از آن بهره‌مند کرده و پیامبران و عقل را برای همگان فرستاده، ندارد و هر دو کاملاً قابل جمع هستند؛ چنان‌که این هدایت و ضلالت ثانویه توسط خداوند که در پی اراده خود انسان انجام می‌گیرد نیز موجب جبر نمی‌شود، زیرا با اراده خود انسان انجام گرفته است. (زمانی، ۱۳۸۵، ش: ۴۱).

رنالد الین نیکلسون Reynold Alleyne Nicholson، مستشرق انگلیسی که از بزرگ‌ترین محققان در زمینه‌ی تصوف اسلامی است (بدوی، ۱۹۹۳، م: ۵۹۳) در علت پیدایش گروه‌های مختلف در اسلام می‌گوید: «قاریان قرآن اروپایی، متوجه اضطراب آیات قرآن و عدم توانایی مؤلفش در مواجهه‌ی اضطراب این آیات نیستند و خود پیامبر نیز متوجه این تعارضات نبوده است، ولی مشکل اینجاست که نتیجه‌ی این اضطراب‌ها به زودی آشکار شده و سبب پیدایش گروه‌های مختلف مرجئه و قدریه و جبریه و معتزله و اشاعره شد» (البهی، ۱۳۹۵، ق: ۱۹۰؛ السائح، ۱۴۳۰، ق: ۵۴۰-۵۴۱).

مستشرق دی لیزی اولیری De Lacy O'Leary، در این زمینه می‌گوید: «پیامبر نمی‌توانست بین مسئولیت خلق از یک سو و قدرت نامحدود خداوند از سوی

دیگر تفاوت قائل شده و آن‌ها را در ذهن خود تبیین کند، اما این امر در اواخر حکومت اموی به نتیجه‌ای منطقی رسید و به همین جهت ما می‌بینیم که از یک سو قدریه از اختیار دفاع می‌کنند و از سوی دیگر جبریه از جبر، دفاع می‌کنند» (اولیری، بی‌تا: ۱۰).

گلدزیهر نیز در این زمینه می‌گوید: «این چنین انتقادهایی در زمینه جبر و اختیار در میان نسل اول بعد از ظهور اسلام تا به حدی بوده است که نیازی به مخاصمان اسلام نبوده است که مواضع ضعف قرآن را بیان کنند و آن‌ها را برملا سازند بلکه وضع بحث پیرامون تناقضات قرآن به گونه‌ای مشخص و آشکار بود که حتی در بین خود مسلمانان نیز این‌گونه بحث‌ها و مجادله‌ها وجود داشته است» (گلدزیهر، ۱۴۰۳ ق: ۶۸).

شاید منظور این دو مستشرق، یعنی «نیکلسون» و «اولیری» اشاره به اختلاف نظرهایی باشد که متکلمان اسلامی دچار آن شدند، مانند این‌که آیا صفات خداوند مانند ذات هستند یا این‌که جدا از ذات می‌باشند. باید گفت که این مسائل باعث دور شدن مسلمانان از اسلام واقعی نمی‌شود، زیرا مسلمانان منبعی از عقاید صحیح، یعنی قرآن را در اختیار دارند و همه‌ی آن‌ها به اصولی مانند خدای واحد، قبله‌ی واحد، معاد، کتب آسمانی و مهم‌تر از همه قرآن، ایمان دارند و به این اصول که باعث وحدت میان آنان می‌شود پایبند هستند، اگرچه علمای متقدم برای حفظ دین از این مناظره‌ها نهی می‌کردند، مانند «مالک بن انس» که زمانی که از او در مورد استوا خداوند بر عرش سؤال شد گفت: استوا معلوم و کیفیت نامجهول است (بنی عامر، ۲۰۰۴ م: ۱۶۵-۱۶۶) اما در مقابل علمای متأخر، مسلمانان را بر این‌گونه بحث‌ها و مناظره‌ها تشویق می‌کنند، زیرا این اختلاف نظرهایی که بین مسلمانان در بعضی از مسائل پیش می‌آید، سبب ایجاد فرقه‌های کلامی می‌شود که با استدلال‌های قوی دینی و عقلی خود با سایر گروه‌هایی که دارای استدلال‌های سست و بی‌پایه هستند مناظره کرده و آن‌ها را متوجه اشتباهاتشان کرده و باعث رشد و پیشرفت و ترویج صحیح عقاید دینی می‌شوند.

با توجه به آراء مطرح شده‌ی مستشرقان، مشاهده می‌کنیم که آن‌ها به دلیل کج فهمی آیات جبر و اختیار، این آیات را به تناقض متهم کرده‌اند، اما این امر، دلیل پیدایش فرقه‌های مختلف کلامی در اسلام نیست، زیرا این مستشرقان می‌پندارند که تناقض آیات جبر و اختیار عامل پیدایش این فرق شده در صورتی که این فرقه‌ها به دلیل سوء فهم آیات قرآنی و تأویل ناصحیح آیات متشابه و ترجیح

برخی از آیات بر برخی از آیات دیگر، به وجود آمده‌اند. مستشرقان نیز با توجه به فهم نادرست آیتی که از یک سو قدرت را در اختیار انسان و از سوی دیگر در اختیار خداوند قرار داده است، این آیات را به تناقض گویی مطرح کرده‌اند و حتی برخی از آنان مانند ولفسون، تحت تأثیر این دیدگاه آیات قرآن را به گونه‌ای ناصحیح ترجمه کرده‌اند، در حالی که این مسئله در پرتو تعالیم و آموزه‌های اسلامی امری کاملاً صریح و آشکار و به‌دوراز هرگونه تناقضی است.

مفهوم شناسی جبر و اختیار

الف) معنای لغوی جبر: راغب گوید: «اصل الجبر اصلاح الشئیء بضرب من القهر» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق، ج ۱: ۱۸۳) در العین آمده است: «جبر: الاسم، وهو أن تجبر إنساناً علی ما لا یرید و تکرهه جبرية علی کذا» (فراهیدی، ۱۴۱۰ ق، ج ۶: ۱۱۵) و نیز به این معنا آمده است که: «هو ظهور العظمة و نفوذ القدرة و التسلط علی أمر، بحيث يجعل الطرف تحت نفوذه و حکمه و سلطان» (مصطفوی، ۱۳۶۰ ش، ج ۲: ۴۵).

جبر در لغت به معنای اصلاح شیء به نوعی از قهر، بستن ضد شکستن، واداشتن کسی به کاری با زور، ظهور عظمت و نفوذ قدرت و تسلط در امر است به گونه‌ای که طرف مقابل تحت تأثیر این نفوذ و قدرت قرار گیرد و نیز به معنای غنی کردن شخص و اصلاح حال اوست (قریشی، ۱۳۷۱ ش، ج ۲: ۲).

ب) جبر در اصطلاح علمای عقاید اسلامی: «جبر» در این اصطلاح یعنی خدای متعال بندگان را بر آنچه می‌کند، مجبور کرده است در کار نیک باشد یا بد، زشت باشد یا زیبا، به گونه‌ای که بنده در این باره اراده و اختیار ترک فعل و سرپیچی از آن را ندارد. پیروان «جبر» را عقیده بر آن است که هر چه برای انسان پدید آید همان سرنوشت از پیش تعیین شده اوست. انسان را آنجا که باید می‌برند، او اختیاری ندارد. این سخن، سخن اشاعره است (عسگری، بی تا: ۲۸۶).

ج) معنای لغوی اختیار: اختیار در لغت به معنای متعددی به کار رفته است که همه‌ی آن‌ها در اصل به یک معنا بازگشت می‌کند و آن برگزیدن، برتری دادن و انتخاب نمودن است، لیکن برگزیدن و انتخاب کردنی که همراه با خیر و نیکی باشد. (قریشی، ۱۳۷۱ ش، ج ۲: ۳۱۷؛ سیاح، ۱۳۶۸ ش، ج ۱: ۳۸۲).

د) اختیار در اصطلاح علمای عقاید اسلامی و در اصطلاح علمای الهیات: به معنای قدرت بر فعل و ترک است؛ بنابراین، اختیار در دو مورد به کار می‌رود:

۱. قدرت در انتخاب فعل یا ترک که مقدم بر فعل یا ترک است (صفت ذاتی)؛

۲. برگزیدن فعل یا ترک که همراه با فعل یا ترک است (صفت فعلی) (روحانی، حسینی، ۱۳۸۱ ش: ۳۱).

خدای متعال بندگانش را به وسیله‌ی انبیا و رسولان خود بر برخی از کارها مکلف و از برخی نهی فرموده است. خداوند پس از آن که قدرت و اراده انجام کار و ترک آن را به بندگانش بخشیده و برای آنان در آنچه می‌کنند، حق انتخاب و گزینش قرار داده و هیچ‌کس را در این راه مجبور نکرده، از آنان خواسته است تا در آنچه به آن فرمان داده یا از آن بازداشته، او را اطاعت نمایند (عسگری، بی‌تا: ۲۸۷).

پاسخ به ادعای تناقض در آیات جبر و اختیار با اندکی دقت در این آیات، متوجه می‌شویم که در بین این آیات هیچ تناقضی وجود ندارد و مسئله نیازمند این است که از دو جهت به آن نگریسته شود؛ یکی این که خداوند سبحان خالق هر چیزی است و اراده‌اش مطلق است و هیچ چیزی در زمین و آسمان از اراده‌اش خارج نیست و مظهر این اراده مطلق همان قوانینی است که خداوند آن‌ها را خلق کرده و جهان و هستی طبق این قوانین سیر می‌کند و به همین جهت گفته می‌شود که خداوند خالق هر چیزی است و هر چه را که بخواهد همان خواهد شد، ولی از طرفی دیگر همین خداوند اراده کرده است که انسان صاحب اختیار و اراده باشد و این اراده‌اش را از طریق عقل و اعضا و جوارحش اجرا کند و به همین جهت گفته می‌شود که انسان خودش صاحب افعالش و اعمالش است و در مقابل آن‌ها پاسخگو خواهد بود و در مورد مسئله‌ی جبر و اختیار لازم است که گاهی از زاویه‌ی اول و گاهی از زاویه‌ی دوم به موضوع نگاه کرد.

شیخ محمد غزالی می‌گوید: ما می‌بینیم که مطلق بودن اراده‌ی خداوند در یک آیه با آیه‌ی دیگری که اختیار انسان را بیان می‌کند مقید شده است پس معنای این که خداوند شخصی را گمراه می‌سازد این است که وقتی فرد از راه هدایت طغیان می‌کند خداوند نیز او را به خواسته‌اش می‌رساند و او را گمراه می‌سازد و این است همان معنای قول خداوند که می‌فرماید: «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» (صف / ۵)؛ پس چون [از حق] برگشتند، خدا دل‌هایشان را برگردانید و خدا مردم نافرمان را هدایت نمی‌کند (غزالی، بی‌تا: ۱۰۵).

شیخ محمود شلتوت می‌گوید: «قضا و قدر که هر دو در قرآن ذکر شده و مرتبط با افعال و اعمال انسان ذکر شده چیزی جز همان نظام و سنت‌های عمومی که خداوند خلق کرده و در کل هستی جاری است نیست، سنتی دائمی که در تمام هستی جریان دارد و هیچ‌گاه دچار اشتباه نمی‌شود و خداوند انسان را در افعال و اعمالش آزاد خلق کرده است» (شلتوت، ۱۴۰۴ ق: ۹۵-۹۶) بنابراین مشیت الهی اقتضای آن را دارد که انسان نیز صاحب اراده باشد و این جزئی از قوانین هستی است که

مظهري از اراده‌ی الهی به شمار می‌آید و از اینجا معلوم می‌شود که هیچ تناقضی بین آیاتی که از انسان سخن می‌گوید و او را مسئول می‌داند و آیاتی که مطلق بودن اراده‌ی انسان را بیان می‌کند وجود ندارد؛ و اگر به آخرین سوره‌های نازل شده قرآن یعنی ممتحنه، تحریم، مائده و توبه مراجعه شود، چیزی که اثبات‌کننده‌ی ادعای ماکدونالد و جریم باشد، یافت نمی‌شود. از سویی دیگر، چگونه می‌توان گفت که مسلمانان در آغاز جبرگرا بودند، در حالی که اعتقادات آن‌ها، باعث اتحاد قبایل آن‌ها و استقلال آن‌ها از سایر کشورها شد، طوری که توانستند فارس و روم را تصرف کرده و فرهنگ اسلامی را جایگزین فرهنگشان کنند و مجرای تاریخ بشری را تغییر دهند؟ آیا عملکرد یک گروه جبرگرای مطلق این‌گونه است؟ در حالی که جبرگرا بودن مطلق باعث سستی اراده و عجز می‌شود و ماکدونالد و سایر مستشرقان به خوبی به این امر معترف هستند اما به خاطر عنادی که با اسلام دارند حاضر به قبول این مطلب نیستند. (عوض، ۱۴۱۹ ق: ۹۴-۹۵)

شهید مطهری در این زمینه می‌گوید: «علت این که این دو دسته از آیات متعارض شناخته شده‌اند، این است که به عقیده‌ی متکلمین و برخی از مفسرین لازمه‌ی این که همه چیز به تقدیر الهی باشد این است که انسان آزاد نباشد، آزادی با مقدر بودن سازگار نیست و لازمه‌ی این که همه چیز در علم خدا گذشته است این است که همه چیز باید جبراً و بدون اختیار صورت بگیرد و گرنه علم خدا جهل خواهد بود. از آن طرف لازمه‌ی این که انسان خود عامل مؤثر در خوشبختی یا بدبختی خود باشد و سرنوشت خود را خوب یا بد کند این است که تقدیری قبلی در کار نباشد یعنی آزادی اراده را با قضا و قدر الهی مغایر می‌دانستند و حال این که آزادی اراده با قضا و قدر الهی مغایر نیستند» (مطهری، ۱۳۸۲ ش: ۱۷).

ایشان در ادامه می‌گوید: «کتاب کلامی و تفسیری اشاعره و معتزله پر است از تأویل و توجیه. معتزله آیات تقدیر را تأویل کردند و اشاعره آیات اختیار را، برای نمونه به تفسیر امام فخر رازی که فکری اشعری دارد و به کشف زمخشری که فکری معتزلی دارد می‌توان مراجعه کرد، علی‌هذا نظر، راه حلّ سومی است که بتواند این تعارض ظاهری را حل کند و هیچ‌گونه منافاتی بین قضا و قدر الهی قائل نباشد احتیاجی به تأویل هیچ‌یک از این دو دسته آیات نخواهد بود» (همان: ۱۸) برای حل تعارض ظاهری بین این آیات باید گفت که فعل انسان در میانگین جبر و تفویض واقع است و از هر یک بهره‌ای و نشانه‌ای دارد و به کار بردن قدرت از سوی انسان چه در فعل و چه در ترک اگرچه تحت اختیار او است، این قدرت و هم چنین سایر مبادی و معدّات از جانب خداست و آیات قرآن ناظر به همین معنا

و مبین این حقیقت است که اختیار انسان در فعل خود مانع از تسلط خدا و منافی با نفوذ قدرت خدا نیست.

افعالی که از سوی فاعل مختار صادر می‌شود همگی از این قبیل است، با این توضیح که فعل با خواست خود انسان صادر می‌شود ولی انسان چیزی را جز به خواست خدا نمی‌خواهد و آیات قرآنی اشاره به همین حقیقت دارد چنان‌که جبر را که مورد اعتقاد اکثر عامه است ابطال می‌کند، زیرا اختیار را ثابت می‌سازد و همچنین تفویض محض را که مورد اعتقاد برخی از ایشان است را ابطال می‌سازد، زیرا فعل را به خدا نسبت می‌دهد، بنابراین افعالی که انسان آن‌ها را انجام می‌دهد از یک سو به خود او منتسب است زیرا خودش با اختیار خودش این افعال را انجام داده و از طرفی نیز به خداوند منتسب است، زیرا خداوند توانایی انجام این امور را به او عطا کرده است، بدین ترتیب نه جبر است و نه تفویض، بلکه امری است بین آن دو، چنان‌چه شیعه نیز در این بین، نظریه‌ی امر بین الامرین را پذیرفته است.

پاسخ به مسئله‌ی امر بین الامرین

بحث در زمینه جبر و اختیار امر بسیار دشوار و مشکلی است که هر کس توان خروج سالم از این دریای عمیق ظلمانی را ندارد و بدین جهت است که وقتی از ائمه معصومین (ع) در مورد جبر و اختیار سؤال می‌شود، به دشواری و پیچیدگی این امر متذکر شده و از آن به عنوان دریای عمیق و راهی تاریک و سزای الهی نام می‌برند و وارد شدن افراد ناتوان و ضعیف در این دریای عمیق را خطا دانسته و به شدت نهی کرده‌اند؛ لذا امام علی (ع) در این زمینه می‌فرماید: «بحر عمیق فلا تلجوه، طریق مظلم فلا تسلكوه و سراه فلا تتكفلوه» (سید رضی، بی تا: ۲۲۸).

شیعه در این بین نه معتقد به جبر است و نه تفویض، بلکه نظریه‌ی امر بین الامرین را پذیرفته و با توجه به روشنگری‌های اهل بیت و ائمه هدی، نه گرفتار جبر شد تا محکوم به جمود فکری و سکون و بی‌انگیزگی شود و نه قائل به تفویض شد که منجر به شرک و خودمختاری بی حد و حصر شود، بلکه شعار «لا جبر و لا تفویض، بل امر بین الامرین» را سرلوحه کار خویش قرار داد. راه میانه، نظریه‌ی بین الامرین، یا امر بین الامرین، یعنی راه و روش میانه جبر و تفویض، نظریه‌ای است شیعی برآمده از حدیث «لا جبر و لا تفویض بل» (لکن) امر بین الامرین» (مجلسی، ۱۴۰۳، ق، ج ۴: ۱۹۷؛ همان، ج ۵: ۱۲) که بر طبق آن باورهای افراطی و تفریطی نشئت گرفته از نظریه‌های جبر و تفویض مردود اعلام می‌گردد و راهی میانه، در زمینه حدود توانایی و اختیار انسان در انجام گرفتن کارهای

ارادی، پیش رو قرار می‌گیرد و برای اثبات آن تلاش می‌شود. در نظر طرفداران نظریه‌ی بین الامرین، یعنی متفکران امامیه، دیدگاه‌های مبتنی بر جبر و تفویض، دیدگاه‌هایی افراطی و تفریطی است. چنین است که متکلمان امامیه با روی گردانیدن از جبر و تفویض و روی آوردن به قول معصوم کوشیده‌اند تا راهی میانه‌ی جبر و تفویض بجویند و معماهای برآمده از جبر و تفویض را حل کنند که به نظر آنان، حقیقت راه میانه یا بین الامرین است. ابن بابویه گوید: «اعتقاد ما در این باب قول جناب صادق «علیه السلام» است که نه جبری است و نه تفویضی، بلکه امری است میان دو امر، پس شخصی پرسید که چه چیز است امر میان دو امر؟ آن جناب فرمود: این مثل آن است که تو مردی را مشرف بر معصیتی دیده منعش نموده باشی و او بازنايستاده باشد از آن معصیت، پس تو او را به حال خود واگذارده باشی و او آن معصیت را کرده باشد؛ پس در آن مقام که قبول منع ننمود و تو او را واگذاری نه این است که تو باشی آن کسی که او را امر به معصیت نموده است؛ و الله اعلم» (حسنی، بی‌تا: ۲۱).

شیخ مفید می‌فرماید: «واسطه بین جبر و تفویض آن است که حق تعالی اقتدار فرمود خلق را بر افعال و متمکن ساخت ایشان را بر اعمال و بیان فرمود برای ایشان حدود و رسوم را و نهی فرمود ایشان را از قبایح به زجر و تخویف و وعد و وعید، پس نه آن است که خدا چون متمکن ساخت بندگان را به افعال جبر نموده باشد ایشان را به افعال و تفویض هم ننمود امور را به ایشان، زیرا بیان فرمود برای آن‌ها حدود و رسوم را از امور معاصی و منکرات و نهی فرمود آن‌ها را از شنایع و مقبحات و امر فرمود به محسنات امور و بندگان مختارند در افعال این است فصل بین جبر و تفویض» (همان: ۲۰).

مسئله‌ی «امر بین الامرین» اولین بار از طرف ائمه معصومین (ع) ابراز شده و سپس محدثان و متکلمان و فلاسفه، در طی چند قرن با توجه به اصول و مبانی خویش به تبیین آن پرداخته‌اند. در اینجا لازم می‌دانیم که جهت تبرک به چند حدیث در این زمینه اشاره نماییم. از جمله احادیثی که به این نظریه اشاره دارد این حدیث است که مردی از امام صادق (ع) نقل می‌کند، از آن حضرت سؤال کردم آیا خداوند بندگان را مجبور به گناهان کرده است؟ فرمود: نه. گفتم آیا خداوند تفویض امر کرده است؟ فرمود: نه خیر. گفتم پس چه چیز است؟ فرمود لطفی از پروردگارت بین آن (کلینی، ۱۳۶۵، ش، ج ۸: ۱۵۹).

در تاریخ داریم که حسن و شاء می‌گوید: از حضرت امام رضا (ع) پرسیدم: که آیا خداوند تمام امور و کارها را به بندگان خویش تفویض کرده است؟ امام فرمودند:

نه خداوند برتر از آن است که امور خلقت را به مردم واگذارد. گفتم: پس خداوند در کارها و اعمال مردم دخالت کند و آنان را بر گناهان مجبور می‌سازد؟ امام جواب داد: نه بلکه خداوند دادگرت‌تر، داناتر و عادل‌تر از آن است که مردم را به گناه وادارد، سپس اضافه نمود که خداوند فرموده است: ای فرزند آدم من به اعمال نیک تو از تو نزدیک‌ترم زیرا همه‌ی آن‌ها را با نیرو، توفیق و وسایل لازمی که من در اختیارت گذاشته‌ام انجام داده‌ام و به اعمال زشت و گناهانت از من اولی‌تر و سزاوارتری زیرا این گناهان را بشر به اختیار خود انجام می‌دهد تنها به دلیل این‌که خداوند به او نیروی عمل و اختیار بخشیده است (فیض کاشانی، ۱۳۷۵ ش، ج ۱:۱۱). از این روایت چنین برمی‌آید که هرچند بنا بر آیات، انسان، مختار و نظریه‌ی جبر باطل است، ولی این بدان معنا نیست که او در اعمال خویش مستقل است و می‌تواند بدون تکیه بر حول و قوه الهی کاری انجام دهد. از این رو، در روایات صحیح و متعددی آمده است که خداوند نه بندگان را به فعل مجبور می‌کند و نه آن‌ها را به حال خود و می‌نهد تا هر آنچه را که می‌خواهند انجام دهند و این همان معنای امر بین امرین است. به عبارتی دیگر همان‌گونه که فاعلیت اختیاری انسان انکارپذیر نیست، تأثیر عالی و استقلالی خداوند در افعال او که در مرتبه‌ای بالاتر از تأثیر انسان در کارهایش قرار دارد انکارپذیر نیست.

منتها همان طور که در روایت مذکور آمده است، تأثیر و دخالت خداوند مهربان در عبادات و اعمال نیک بشر بیش‌تر است تا دخالت وی در گناهان، زیرا در اعمال نیک علاوه بر اراده و نیرو، دیگر وسایل لازم را نیز فراهم می‌سازد و توفیق عمل هم عنایت می‌فرماید. تشویق و راهنمایی نیز می‌کند، ولی در گناهان و معاصی تنها نیرو و اختیار داده است و آن هم به این صورت که خداوند این نیرو و اختیار را به بشر داده است تا در مسیر خیر به کار برد و اگر اعمال زشت انجام می‌دهد و یا افساد می‌کند، از نعمت‌های الهی سوءاستفاده کرده است.

پس انسان از آن جهت که فاعل فعل خویش است و اختیار او آخرین جزء علت تامه برای فعل اوست به طور مختار، فاعل اعمال خود است، ولی از سویی دیگر از آنجاکه قدرت، اراده و سایر اموری که میان انسان و فعل او واسطه‌اند، همگی آفریده‌ی آفریدگار توانا و بکتایند، نمی‌توان انسان را موجد مستقل افعال دانست، بلکه جاعل و موجد کامل و تام پدیده‌ها، مالک بی‌نیاز حقیقی، یعنی خداوند متعال است، به همین علت فعل واحد در همان حال که به انسان نسبت داده می‌شود، به خداوند نیز مستند است و بدون اذن او هیچ حادثه‌ای در عالم محقق نمی‌شود (حسینی تهرانی، ۱۳۶۵ ش: ۵۵۷).

این است یکی از معانی سخن معروف «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین» یعنی، در اعمال بشر نه جبر است و نه تفویض بلکه راه سومی وجود دارد. طبرسی در احتجاج ذیل آیه «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» (اسراء/۲۳) از عمر بن معاویه شامی روایت کرده گفت: در مرو حضور حضرت رضا (ع) شرفیاب شده عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، برای ما از حضرت صادق (ع) روایت کرده‌اند که فرموده‌اند ما نه معتقد به جبر مطلق و نه آن که پای بند به تفویض کامل هستیم، بلکه بین این دو امر و حد وسط این دو نظر را متوجه بوده و اعتدال را از دست نمی‌دهیم و فرمود: هر کس عقیده داشته باشد که خداوند ما را مجبور به افعالمان می‌نماید سپس به کیفر کارهای زشتمان عذاب کند چنین شخصی جبری مذهب است و معتقد به جبر، کافر است، کسی که معتقد باشد که خداوند امور مردم و ارزاق آن‌ها را تفویض و واگذار نموده به حجت‌های خود، تفویضی است و قائل به تفویض، مشرک است. حضور معصوم عرض کردم پس «امر بین امرین» این دو عقیده چیست؟ فرمود مؤمن باید اوامر خداوند را به جا آورد و آنچه را که نهی فرموده مرتکب نشود. گفتم در انجام دادن اوامر و ترک نواهی، اراده خداوند وجود دارد یا خیر؟ فرمود اراده خداوند در طاعات همان امر و راضی بودن و کمک نمودن ذات پروردگار است و مراد از اراده خداوند و مشیت او در معاصی نهی نمودن و سخط او است و خذلان فاعل، حضورش عرض کردم برای خداوند در امور قضا است یا خیر؟ فرمود هیچ فعلی از فعل مردم نیست خواه شر باشد یا خیر، مگر آن که به قضا خداوند است. سؤال کردم قضا چیست؟ فرمود حکم نمودن بر بندگان به آنچه استحقاق دارند از ثواب و عقاب چه در دنیا و چه در آخرت (طبرسی، ۱۳۶۲ ش، ج ۲: ۴۱۴).

این عقیده و نظریه، همان نظریه بین جبر و تفویض است و بهترین نظریه‌ای است در اعمال و افعال انسان که ایمان خالص به خدا این نظریه را اقتضا و تأیید می‌کند، زیرا عقیده به جبر مستلزم آن است که خداوند گناه کاران را در برابر اعمالی که در انجام آن مجبورند، عذاب و شکنجه کند، در صورتی که عذاب در برابر عمل غیر اختیاری، ظلم و خلاف عدالت است که ساحت قدس پروردگار از این نسبت، پاک و مبرا است. عقیده به تفویض هم مستلزم این است که به خالق دیگری غیر از خدا قائل شویم زیرا برگشت مفهوم تفویض بر این است که بندگان در اعمال و کردار خودشان مستقل و خالق و به وجود آورنده اعمال خویش‌اند و این طرز تفکر هم موجب شرک به خدای بزرگ و عقیده به تعدد خالق است. این است که باید گفت: عقیده به جبر و تفویض هر دو باطل و در میان آن دو، راه

سومی وجود دارد و آن این‌که افعال و کردار بندگان خدا افعال و کردار خود آنان است و با اختیار خود، آن‌ها را انجام می‌دهند و بدین سبب سزاوار ثواب و عقاب می‌گردند و از سوی دیگر خداوند نیز در اعمال بندگان دخالت دارد که حیات، قدرت و مقدمات لازم افعال را به‌طور مدام و مستمرًا بر آنان افزوده می‌کند و این افزوده هیچ لحظه و آنی قطع نمی‌شود. پس انسان در اعمال و افعال خود مستقل نیست و کوچک‌ترین امکان تصرف در برابر تسلط و قدرت پروردگار ندارد. صدرالمتألهین ملاصدرای شیرازی نیز «امر بین الامرین» را پذیرفته و می‌گوید: «مراد از امر بین امرین یا نه جبر و نه اختیار، این نیست که فعل آدمی ترکیبی از این دو است (به‌گونه‌ای که در یک عمل مقداری جبر و مقداری اختیار یافت شود). به معنای خالی بودن عمل از هردو نیز نیست که بگوییم در اعمال آدمی نه جبر است و نه اختیار) و نیز به معنای اختیار ناقص و جبر ناقص هم نیست که گفته شود در فعل آدمی جبر است اما ناقص، اختیار نیز هست اما به‌طور ناقص. هم‌چنین به معنای اختیار از جهتی و اضطرار از جهت دیگر هم نیست؛ بلکه مراد این است که آدمی مختار است از همان حیث در عین حال که مجبور است و مجبور است در همان حال که مختار است، به عبارتی اختیاری او عین اضطرار اوست و بالعکس» (ملاصدرا، بی‌تا: ۳۷۴).

و در جای دیگر نیز می‌گوید: «از امتیازات (امر بین الامرین) این است که هم عمومیت قدرت الهی را حفظ می‌کند و هم اختیار و آزادی انسان را و میان آن دو هیچ منافاتی ندیده و می‌گوید، در صدور افعال هم خداوند دخیل است و هم انسان؛ چون کسی که معتقد به این نظریه است همانند کسی است که هردو چشم او سالم است و نقصی در دید خود چه دور و چه نزدیک ندارد و این شخص با یک چشم تأثیر خلق و با چشم دیگر تأثیر خالق را در صدور افعال می‌بیند و در نتیجه در مورد هیچ‌کدام دچار نقص و غفلت نمی‌شود، صدرالمتألهین در وصف این‌ها می‌گوید: «و اما کسی که به‌طور حق بنگرد، قلبش دارای دو چشم خواهد بود، با چشم راست حق را می‌بیند و اعمال چه خیرش و چه شرش را و با چشم چپ خلق را می‌بیند، پس تأثیر آن‌ها در اعمال را به واسطه خداوند سبحان اثبات می‌کند و نه به‌طور استقلال» (ملاصدرا، بی‌تا: ۲۰۲)

روایاتی از امامان اهل بیت (ع) در قضا و قدر یا جبر و اختیار

روایت اول را از امام صادق (ع) می‌آوریم که فرمود:

«إِنَّ النَّاسَ فِي الْقَدْرِ عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجُهٍ: رَجُلٌ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَجْبَرَ النَّاسَ عَلَى الْمَعَاصِي فَهَذَا قَدْ ظَلَمَ اللَّهَ فِي حُكْمِهِ فَهُوَ كَافِرٌ، وَرَجُلٌ يَزْعُمُ أَنَّ الْأَمْرَ مَفْوُضٌ إِلَيْهِمْ

فَهَذَا قَدْ أَوْهَنَ اللَّهُ فِي سُلْطَانِهِ فَهُوَ كَافِرٌ. وَرَجُلٌ يَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ كَلَّفَ الْعِبَادَ مَا يَطِيقُونَ وَلَمْ يَكْلَفْهُمْ مَا لَا يَطِيقُونَ وَإِذَا أَحْسَنَ حَمْدَ اللَّهِ وَإِذَا أَسَاءَ اسْتَغْفَرَ اللَّهُ فَهَذَا مُسْلِمٌ بِالْغُ» (صدوق، ۱۳۷۵، ش: ۳۶۱-۳۶۰).

مردم درباره «قَدْر» بر سه راه رفته‌اند: ۱. کسی که عقیده دارد خدای عزوجل مردم را بر گناهان مجبور کرده است، او درباره‌ی فرمان الهی به خداوند ستم کرده، پس او کافر است.

۲. کسی که معتقد است همه کارها به مردم واگذار شده، او خدا را در قدرت و سلطنت خویش ضعیف و ناتوان پنداشته، پس او [نیز] کافر است.

۳. کسی که عقیده دارد خداوند بندگان را به آنچه می‌توانند مکلف کرده و آنچه را در توانشان نیست از آنان نخواست است، او هرگاه کار نیکی انجام دهد خدا را سپاس گوید و اگر کار بدی از او سرزند از خدا آمرزش می‌خواهد، این همان مسلمان [به حق] رسیده است.

روایت دوم از امام علی بن موسی الرضا (ع) است که فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَطْع بِإِكْرَاهٍ، وَلَمْ يَعْصِ بِغَلْبَةٍ وَلَمْ يَهْمِلِ الْعِبَادَ فِي مُلْكِهِ، هُوَ الْمَالِكُ لِمَا مَلَكَهُمْ وَالْقَادِرُ عَلَى مَا أَقْدَرَهُمْ عَلَيْهِ فَإِنْ اتَّمَرَ الْعِبَادُ بِطَاعَتِهِ لَمْ يَكُنِ اللَّهُ مِنْهَا صَادِقًا، وَلَا مِنْهَا مَانِعًا، وَإِنْ اتَّمَرُوا بِمَعْصِيَةٍ فَشَاءَ أَنْ يَحُولَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ ذَلِكَ فَعَلَّ وَإِنْ لَمْ يَحُلْ وَفَعَلُوهُ فَلَيْسَ هُوَ الَّذِي أَدْخَلَهُمْ فِيهِ» (همان: ۳۶۱)

خدای عزوجل از روی اجبار اطاعت نشده و از ضعف و شکست نافرمانی نگردیده و بندگان را در مملکت خویش بیهوده نگذاشته، او بر همه آنچه در اختیارشان نهاده مالک و بر همه اموری که توانشان داده توانمند است. اگر بندگان در پی طاعتش باشند خداوند راه آنان را نمی‌بندد و از اطاعت بازشان نمی‌دارد و اگر به دنبال نافرمانی‌اش باشند و او بخواهد میان آنان و گناه فاصله شود، خواهد کرد و اگر مانع از گناه نشد و آنان انجامش دادند، او نیست که آنان را در آن راه انداخته است.

روایت سوم از امام صادق (ع) روایت است که فرمود:

«لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِيضَ وَلَكِنْ أَمْرَيْنِ، قَالَ قُلْتُ: وَمَا أَمْرَيْنِ أَمْرَيْنِ؟ قَالَ (ع): مَثَلُ ذَلِكَ رَجُلٌ رَأَيْتَهُ عَلَى مَعْصِيَةٍ فَنَهَيْتَهُ فَلَمْ يَنْتَه فَتَرَكْتَهُ فَعَلَّ تِلْكَ الْمَعْصِيَةَ، فَلَيْسَ حَيْثُ لَمْ يَقْبَلْ مِنْكَ فَتَرَكْتَهُ كُنْتَ أَنْتَ الَّذِي أَمَرْتَهُ بِالْمَعْصِيَةِ» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱: ۱۶۰؛ صدوق، ۱۳۷۵، ش: ۳۶۲).

نه جبر است و نه تفویض، بلکه چیزی میان این دو است. راوی گوید گفتیم: چیزی میان این دو یعنی چه؟ فرمود: مثال آن، مثال کسی است که در حال گناه است و تو او را نهی می‌کنی و او نمی‌پذیرد. پس از آن رهاش می‌کنی و او آن گناه

را انجام می‌دهد، پس چنان نیست که چون از تو نپذیرفت و تو به حال خود رهایش کردی، این تو بوده‌ای که به گناه فرمانش دادی! در روایت چهارم داریم: «عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله علیه السلام قال: سئل عن الجبر والقدر فقال: لا جبر ولا قدر ولكن منزلة بينهما فيهما الحق التي بينهما لا يعلمها الا العالم او من علمها اياه العالم» (فلسفی، ۱۳۷۳ ش، ج ۱: ۳۳۷).

از حضرت جعفر بن محمد (ع) سؤال شد آیا مردم در اعمال خود مجبورند یا مختار؟ فرمود: نه جبر است نه اختیار، بلکه منزلی است بین این دو و حق در همان منزل است. درک این مرحله وسط تنها در خور عالم است یا کسی که عالم آن را به وی آموخته باشد.

با توجه به آیات قرآن و روایات و مطالب بیان شده به این نتیجه می‌رسیم که خداوند انسان را به حال خود رها نکرده و او را به خود واگذار ننموده تا هر چه را بخواهد، همان‌گونه که دوست دارد و هوای نفس او فرمانش می‌دهد، همان را انجام دهد، بلکه خداوند به وسیله انبیای خود راهنمایی‌اش کرده و راه سعادت و شقاوت را به او نشان داده و عاقبت و سرانجام هر کدام از این دو راه را نیز به او نشان داده و هم او را از موهبت بزرگی مانند عقل و اختیار بهره‌مند ساخته است و از سویی دیگر به او توانایی انجام امور را داده است حال این به خود فرد بستگی دارد که با اختیار خود سعادت یا ضلالت را برگزیند؛ و این انسان است که به اختیار خویش راه سعادت یا ضلالت را انتخاب می‌کند و افعالی که انسان آن‌ها را انجام می‌دهد از یک سو به خود او منتسب است، زیرا خودش با اختیار خودش این افعال را انجام داده و از طرفی نیز به خداوند منتسب است، زیرا خداوند توانایی انجام این امور را به او عطا کرده است. پس نه جبر درست است و نه تفویض، بلکه امری است میان دو امر «امر بین الامرین» و این همان مشیت خدا و سنت و قانون او درباره افعال بندگان است. «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَجْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا» (فاطر/۴۳)؛ و هرگز برای سنت خدا تبدیلی نمی‌یابی و هرگز برای سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت.

قضا و قدر در ادیان

برخی از مستشرقان، معتقدند که مسلمانان از همان ابتدا قائل به جبر و عدم اختیار و آزادی بشر بوده‌اند و این همان چیزی است که اسلام تعلیم داده است؛ اما بعدها معتزله این حرف اسلام را مانند بسیاری از حرف‌های دیگر آن که با عقل و منطق منطبق نمی‌شد، نپذیرفتند؛ بنابراین، مسئله‌ی اختیار و آزادی بشر را نخستین بار معتزله در میان مسلمانان مطرح کرده و این طرز فکر را نیز در اثر

معاشرت و مجاورت با ملل دیگر، مخصوصاً مسیحیان به دست آوردن (براون، ۱۳۷۵، ج ۱: ۴۱۳).

چنانچه مستشرق «جیته» می‌گوید: «این عقیده «قضا و قدر» از افکار خاص محمدیون^۱ است و این عقیده را به جوانان خود می‌آموزند که هرچه خداوند بخواهد همان خواهد شد و این اعتقاد را از ازل داشته‌اند» (فؤاد محمود، ۱۴۲۲ ق: ۲۵۰).

مستشرقان گمان می‌کنند که این عقیده (قضا و قدر)، سبب روی‌گردانی مسلمانان از پیشرفت و باعث روی آوردن آنان به سستی و تنبلی شده است، چراکه مسلمانان معتقدند که هر چه که خداوند بخواهد همان خواهد شد و جز آن نخواهد شد (تمام، عبدالعزیز، ۱۹۹۰ م: ۸۲).

این قول که مسلمانان مسئله‌ی قضا و قدر را از خود اختراع کرده‌اند، قولی نادرست است، چراکه این مسئله در ادیان سابق و قبل از اسلام هم وجود داشته است و قرآن کریم به این مسئله که همه‌ی انبیاء و پیامبران در برابر قضای الهی تسلیم بوده اشاره کرده است که برای نمونه به چند مورد اشاره می‌شود:

قوم حضرت نوح وقتی که از ایشان درخواست تعجیل در عذاب الهی که به آنان وعده داده شده بود را کردند، حضرت نوح به آنان گفت: «قَالَ إِنَّمَا يَا تَيْكُم بِهِ اللَّهُ إِن شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يَرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (هود/۳۳-۳۴)؛ گفت: تنها خداست که اگر بخواهد، آن را برای شما می‌آورد و شما عاجز کننده [او] نخواهید بود و اگر بخواهم شما را اندرز دهم، در صورتی که خدا بخواهد شما را بی‌راه گذارد، اندرز من شما را سودی نمی‌بخشد. او پروردگار شماست و به سوی او باز گردانیده می‌شوید.

در اینجا حضرت نوح به قومش می‌گوید که اکنون که خداوند قرار است شما را به خاطر گناهانتان عذاب کند، نصایح من به حال شما سودی نمی‌بخشد. حکم از آن خداست و به سوی او بازگردانده می‌شوید و او به اعمال شما رسیدگی می‌کند و خداوند به احدی از بندگان ظلم نمی‌کند (مزید عبدالله، ۱۴۰۴ ق، ج ۱: ۴۱۳).

حضرت ابراهیم زمانی که به فرزندش اسماعیل گفت که در خواب دیده که او را ذبح کرده است، از آنجایی که فرزندش می‌دانست که رؤیای انبیا حق است و این

۱. منظور از محمدیون مسلمانان هستند، چرا که مستشرقان می‌پندارند که علاقه‌ی مسلمانان به حضرت محمد، مانند علاقه‌ی مسیحیان به حضرت عیسی است در حالی که این سخنی باطل است، زیرا عنوانی که خداوند برای پیروان پیامبر اسلام انتخاب کرده، مسلمان است (غزالی، ۲۰۰۵ م: ۸۹).

دستوری از سوی خداوند متعال است، در مقابل اراده‌ی الهی تسلیم شده و به پدرش گفت که: «فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَالَ يَا بُنَىَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمُرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ» (صافات/۱۰۲)؛ و وقتی با او به جایگاه «سعی» رسید، گفت: ای پسرک من! من در خواب [چنین] می‌بینم که تو را سر می‌بُرم، پس ببین چه به نظرت می‌آید؟ گفت: ای پدر من! آنچه را مأموری بکن. ان شاء الله ما را از شکیبایان خواهی یافت!

در این آیه حضرت اسماعیل به پدرش می‌گوید: اکنون که خداوند چنین کاری را از تو خواسته است، تو این کار را انجام بده و به خواست خدا عمل کن من نیز در مقابل این امر صبر می‌کنم (محمود، ۱۴۰۵ ق: ۱۲۷).

حضرت موسی نیز در برابر مشیت الهی تسلیم بوده و دلیل این امر آن است که زمانی که همراه هفتاد نفر از افراد قومش به میقات رفت و آن‌ها را لرزه گرفت، خطاب به پروردگارش گفت: «قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلِ وَ إِيَّايَ! أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ أَنْتَ وَلِيْنَا فَاعْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ» (اعراف/۱۵۵)؛ گفت: پروردگارا، اگر می‌خواستی، آنان را و مرا پیش از این هلاک می‌ساختی. آیا ما را به [سزای] آنچه کم‌خردان ما کرده‌اند هلاک می‌کنی؟ این جز آزمایش تو نیست هر که را بخواهی به وسیله آن گمراه و هر که را بخواهی هدایت می‌کنی تو سرور مایی پس ما را بیامرز و به ما رحم کن و تو بهترین آمرزندگان.

هم‌چنین در مورد حضرت یوسف داریم که بعد از گذشت چندین سال در فراق پدر و بی‌گناه متهم شدن و سپری کردن چندین سال در زندان، حق تعالی بر او منت نهاده و او را به مکانی رفیع رساند و او نیز برادرانش را به مصر فراخواند و آن‌ها در برابر او به سجده افتادند و بدین ترتیب رؤیایی که در دوران کودکی دیده بود به یاد آورد و گفت: «يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَ جَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» (یوسف/۱۰۰)؛ ای پدر! این است تعبیر خواب پیشین من، به یقین، پروردگارم آن را راست گردانید و به من احسان کرد آنگاه که مرا از زندان خارج ساخت و شما را از بیابان [کنعان به مصر] بازآورد- پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم را به هم زد- بی‌گمان، پروردگار من نسبت به آنچه بخواهد صاحب لطف است، زیرا که او دانای حکیم است. بدین ترتیب از بیان آیات قرآن، روشن شد که عقیده‌ی به قضا و قدر در همه‌ی ادیان آسمانی وجود داشته و اختراع و ابداع مسلمانان نیست و این امر

نشانگر آن است که اگرچه زمان پیامبران و بعضی از شرایع آنان متفاوت بوده است اما همه‌ی آنان به قضا و قدر الهی، معتقد بودند.

از سوی دیگر، دلیلی ندارد که ما در جستجوی منشأ دیگری برای طرح این مسئله در جهان اسلام باشیم. مستشرقان معمولاً برای اینکه علوم و معارف اسلامی را نفی کنند، کوشش دارند به هر شکلی برای همه‌ی علوم که در میان مسلمانان پدید آمده است، ریشه‌ای در خارج از دنیای اسلام، خصوصاً از دنیای مسیحیت بیابند، از این رو کوشش دارند به هر شکل ممکن، ریشه‌ی اصلی علم کلام را از خارج بدانند. استاد مطهری در این زمینه می‌گوید: «اگر چنین است که بحث اختیار و آزادی اراده را برای اولین بار معتزله مطرح کرده و ریشه‌ی آن هم از مسیحیان بوده باشد پس برای بحث در مسائل توحید و معاد، بلکه نماز و روزه نیز باید این چنین ریشه‌ی تاریخی جست‌وجو کنیم و این که مسلمانان متوجه بحث در توحید، معاد، نماز و روزه شدند، سوابقی است که این مباحث از حوزه‌های مسیحی داشته است! لیکن حقیقت این است که مستشرقان، نه صلاحیت تحقیق در عقاید و افکار اسلامی را دارند و نه غالباً حسن نیت آن را» (مطهری، ۱۳۸۲ ش: ۱۱۰-۱۱۳)

نتیجه‌گیری

تدبر در قرآن، این حقیقت را آشکار می‌کند که آیات آن باهم تناقض و تعارض ندارند و آیات آن از هرگونه اضطراب و اختلاف در سلامت‌اند، قرآن کتابی است که آیاتش در طول بیست‌وسه سال در شرایط و مکان‌های گوناگون و با موضوعات مختلف نازل شده، اما با این وجود هیچ‌گونه اختلاف و تناقضی در بین آن‌ها یافت نمی‌شود، قرآن نه با عقل اختلاف دارد که آنچه را که عقل ادراک و ارزش‌گذاری می‌کند نفی کند و نه با علم و نه دستاوردهای علمی در تضاد است، بلکه کاملاً با آن‌ها هماهنگ است، قرآن نه در درون خود اختلافی را برمی‌تابد و نه با بیرون خود در حوزه‌های مختلف علم و عقل و واقعیت در اختلاف است. اگر در برخی آیات آن اجمالی باشد، آیات دیگر آن را شرح می‌دهند.

آیاتی که در قرآن در زمینه‌ی جبر و اختیار بیان شده به‌دوراز هرگونه تناقض بوده، این آیات بیانگر این است در اعمال و افعال بشر نه جبری وجود دارد که در انجام آن مجبور و بی‌دخال است و نه تفویض که در انجام آن کاملاً مستقل باشد و خداوند در آن بی‌اثر و بی‌دخال باشد. بلکه راه سومی در این مورد وجود دارد و آن این که در افعال و اعمال بشر، هم خداوند دخالت دارد که نیرو، اراده، اختیار، توفیق عمل و دیگر مقدمات و وسایل لازم را در اختیار بشر می‌گذارد و هم خود بشر

در اعمال خویش دخالت دارد که همه آن‌ها را با اراده و اختیار خود انجام می‌دهد و کننده کار هم اوست. متأسفانه افرادی مانند برخی از مستشرقان با سطح کم اطلاعات و مقایسه‌ی این آیات و تفسیر ناصحیح آن‌ها سعی بر این داشته که نشان دهند بین آیات قرآن تناقض و اختلاف وجود دارد و با هدف ایجاد تزلزل در جایگاه قرآن و اثبات غیر و حیانی بودن آن، قرآن را به تناقض‌گویی متهم می‌کنند، در مقابل دانشمندان اسلامی نیز با تکیه به منابع اصیل دینی و با تکیه به آیات قرآن و تفسیر صحیح این آیات به این افتراءات پاسخ داده و عدم تناقض بین آیات را به عنوان اصل اساسی پذیرفته و وجود اختلاف در قرآن را امری محال می‌دانند، چنان‌که آیات قرآن نیز مؤید این مطلب است «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (نساء/۸۲)؛ از سوی دیگر خداوند در قرآن، ضمانت حفظ قرآن را وعده کرده و فرموده است: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (حجر/۹)، بی‌تردید، ما این قرآن را به تدریج نازل کرده‌ایم و قطعاً نگهبان آن خواهیم بود؛ بنابراین قرآن کتابی است که هیچ‌کس توانایی ایجاد خلل در آن را ندارد و برای همیشه دست طاعنان از ضربه زدن به ساحت آن کوتاه خواهد بود.

منابع و مأخذ

قرآن کریم

ابن منظور، محمد بن مكرم. (۱۴۱۴ق). لسان العرب. چاپ سوم. بیروت: دار صادر.
ابولیل، محمد. (۱۴۲۳ق). القرآن الکریم من منظور الاستشراقی. مصر: دارالنشر للجامعات.
انیس، ابراهیم. (بی تا). معجم الوسیط. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
اولیری دیلاسی. (بی تا). الفکر العربی و مکانه فی التاریخ. ترجمه تمام حسان. مصر: عالم الکتب.
ایزوتسو، توشی هیکو. (۱۳۶۸ش). خدا و انسان در قرآن. ترجمه ی احمد آرام. چاپ سوم. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی

براون، ادوارد گرانویل. (۱۳۷۵ش). تاریخ ادبیات ایران. ترجمه بهرام مقدادی. تهران: انتشارات مروارید.
بنی عامر، محمدامین حسن محمد. (۲۰۰۴م). المستشرقون و القرآن الکریم. اردن: دارالامل للنشر والتوزیع.
البهی، محمد. (۱۳۹۵ق). الفکر الإسلامی الحدیث وصلته بالاستعمار الغربی. چاپ هشتم. قاهره: مکتبه وهبه.

تفتازانی، سعد الدین، مسعود بن عمر. (۱۳۶۷ش). تهذیب المنطق. ترجمه حسن ملکشاهی. چاپ چهارم. تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.

تمام، عبدالعزیز. (۱۹۹۰م). الغزو الفکری ابعاده و مواجهته. مصر: دار القومیة للطباعة و النشر حسنی، محمد علی. (بی تا). اعتقادات شیخ صدوق ره. تهران: انتشارات اسلامیة.

حسینی تهرانی، سید هاشم. (۱۳۶۵). توضیح المراد. تهران: انتشارات مفید.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲ق). الفردات فی غریب القرآن. چاپ اول. بیروت: دارالعلم.

زمانی، محمد حسن. (۱۳۸۵ش). مستشرقان و قرآن. قم: بوستان کتاب.

السائح، علی حسین. (۱۴۲۰ق). مدخل الدراسات القرآنیة جمعیة الدعوة الاسلامیة. چاپ اول. بی جا.

سیاح، احمد. (۱۳۶۸ش). فرهنگ بزرگ جامع نوین. تهران: انتشارات اسلام.

سید رضی. (بی تا). نهج البلاغة. قم: دارالهجرة.

شلتوت، محمود. (بی تا). الاسلام عقیده و شریعه. بیروت: دارالقلم.

صدرالدین شیرازی (ملاصدرا). (بی تا). رساله قضا و قدر. بیروت: دارالفکر.

صدرالدین شیرازی (ملاصدرا). (بی تا). الرسائل رساله مسئله القدر فی الافعال. قم: مکتبه المصطفوی.

روحانی، طاهره، حسینی، حلیمه. (۱۳۸۱ش). آزادی اراده انسان در کلام اسلامی. قم: مرکز جهانی علوم اسلامی.

طبرسی، ابومنصور احمد بن علی بن ابی طالب. (۱۳۶۲ش). الاحتجاج. با مقدمه و ترجمه حسن مصطفوی.

چاپ سوم. تهران: انتشارات کتابخانه سنایی.

طریحی، فخرالدین. (۱۳۷۵ش). مجمع البحرین. تهران: چاپ سوم. کتاب فروشی رضوی.

عسگری، سید مرتضی (بی تا). برگستره ی کتاب و سنت. ترجمه ی محمد جواد کرمی. قم: دارالعلم.

عوض، ابراهیم. (۱۴۱۹ق). دایره المعارف الاسلامیة و الاستشراقیة اضالیل و اباطیل. چاپ اول. مصر: نشر و التوزیع مکتبه البلد الامین.

غزالی مصری، محمد. (۲۰۰۵م). دفاع عن العقیده الشریعه ضد مطاعن المستشرقین. چاپ هفتم. مصر: نهضت مصر للطباعة والنشر و التوزیع.

غزالی مصری، محمد. (بی تا). عقیده ی مسلم. قاهره: دارالکتب الاسلامیة.

فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۱۰ق). العین. چاپ دوم. قم: انتشارات هجرت.

فلسفی، محمد تقی. (بی تا). الحدیث - روایات تربیتی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

فواد محمود، عبدالمنعم. (۱۴۲۲ق). من افترات المستشرقین علی اصول العقیده فی الاسلام. چاپ اول. ریاض: مکتبه العیبیکان.

فیض کاشانی، ملا محسن. (۱۳۷۵). الوافی. تحقیق علامه شعرانی. چاپ اول. تهران: کتاب فروشی اسلامیة.

قریشی، علی اکبر. (۱۳۷۱ش). قاموس قرآن. تهران: دارالکتب الاسلامیة.

کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۶۵ش). اصول الکافی. تصحیح علی اکبر غفاری. چاپ چهارم. تهران: دارالکتب الاسلامیة.

مجلسی، محمد باقر. (۱۴۰۳ق). بحار الانوار. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

محمود، عبدالرحمن بن الصالح. (بی تا). قضا و قدر فی ضوء الكتاب و السنه و مذاهب الناس فیه. ریاض: دارالوطن.

مزید، عبدالله. (۱۴۰۴ق). مختصر تفسیر بغوی. مصر: مکتبه المعارف للنشر و التوزیع.

مصطفوی، حسن. (۱۳۶۰). التحقيق فی کلمات القرآن الکریم. چاپ اول. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

مطهری، مرتضی. (۱۳۸۲ش). انسان و سرنوشت. قم: انتشارات صدرا.

ولهاوزن، یولیوس. (بی تا). الدوله العربیة و سقوطها. ترجمه عبدالهادی ایوریده. دمشق: دارالفکر.